##

##

## مجلس بیستم

### انواع جعل حدیث و تحریف در دین توسّط علمای سوء

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

الحمدُ لِلّهِ ربّ العالَمینَ

و صلَّی اللَه علیٰ سیِّدِنا و نبیِّنا أبی‌القاسمِ مُحمّدٍ

و علیٰ آله الطّیِّبینَ الطّاهرینَ المعصومینَ المکرَّمینَ

و اللّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعینَ إلیٰ یوم الدّین

قال اللَه تعالیٰ فی کتابهِ:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[[1]](#footnote-1)

###### نوع اوّل جعل: جعل حدیث دروغین

بزرگ‌ترین مصیبتی که بر سر اسلام و همین‌طور سایر ادیان الهی آمده است، مسئلۀ جعل و تحریف است. مسئلۀ جعل بر دو قسم است:

قسم اوّل: جعلِ ظاهری است؛ یعنی شخصی یک روایت و خبری را به دروغ، به امام علیه السّلام یا پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نسبت می‌دهد و به‌واسطۀ این عمل، حکمی از احکام الهی تغییر پیدا می‌کند، حکمی می‌رود و حکم دیگری جایگزین آن می‌شود.

###### نوع دوّم جعل: کتمان احادیث و حقایق

قسم دوّم: جعل بالملازمه است؛ یعنی انسان روایتی را که امام یا پیغمبر اکرم بیان کرده‌اند، عمداً کتمان کند. گرچه این به‌معنای جعل اصطلاحی نیست، امّا همان حکم جعل بر این عمل هم مترتّب است. چه‌بسا ممکن است به‌واسطۀ کتمان یک حدیث یا روایت یا خبر یا قضیّۀ تاریخی، حکمی از بین برود و حکم جدیدی جایگزین حکم ما أنزل‌اللَه شود؛ چون این خبر متضمّن بیان حکمی از احکام الهی و یا متضمّن اعتقادی از اعتقادات معارف حقّۀ شیعه است، بنابراین خلافِ ما أنزل‌اللَه جایگزین ما أنزل‌اللَه خواهد شد. این هم از اقسام جعل است؛ جعلِ یک حکم به‌جای حکم دیگر به‌واسطۀ کتمان و به‌واسطۀ بیان نکردن.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّـٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَـٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّـٰعِنُونَ﴾.[[2]](#footnote-2)

«آن کسانی که به‌خاطر آراء و أهواء دنیویّۀ خود، اخبار و احادیث و هدایت‌ها و بیّناتی را که ما در کتاب فرو فرستاده‌ایم، کتمان کرده‌اند و برای مردم بیان نمی‌کنند، اینان افرادی هستند که خدا آنها را لعنت می‌کند و لاعنون (فرشتگان و ملائکۀ مقرّب) نیز آنها را لعنت خواهند کرد.»

لذا مسئلۀ کتمان حدیث، هم‌دوش و همگام با جعل حدیث و انتساب یک خبر به پیغمبر اکرم یا امام، وِزر و وبال و عاقبت بدی دارد و تبعاتی که بر جعل حدیث مترتّب است، بر کتمان حدیث نیز بار می‌شود.

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌فرمایند:

مَن سُئِلَ عن عِلمٍ یَعلَمُهُ فَکَتَمَهُ، أُلجِمَ یومَ القیامةِ بِلِجامٍ مِن نارٍ، و هو قولُهُ

تعالیٰ: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّـٰعِنُونَ﴾.[[3]](#footnote-3)

«هر کسی که در مسئله‌ای مسئول واقع شود و مطلبی از او سؤال بکنند، درحالتی‌که مسئله را می‌داند و از عهدۀ جوابش برمی‌آید، ولی به‌خاطر آراء و أهواء و مصالح دنیوی بیان نکند (مثلاً آمده‌اند و از او یک سؤال شرعی می‌کنند، می‌بیند اگر جواب این سؤال شرعی را بدهد به مصلحت او صدمه می‌خورد، به مصالح دنیوی‌اش صدمه می‌خورد، منفعت دنیوی از او فوت می‌شود، لذا سؤال را جواب نمی‌دهد یا دو پهلو جواب می‌دهد؛ و بر این اساس، خلاف ما أنزل‌اللَه برای آن فرد بیان و روشن می‌شود) [لجامی از آتش بر دهان او زده خواهد شد و این است معنای گفتار خداوند متعال که می‌گوید]: ﴿پروردگار متعال و ملائكه اين شخص را مورد لعنت خودشان قرار مي‌دهند﴾.»

این مسئله مربوط به کتمان است.

###### نوع سوّم جعل: تأویل و توجیه غیر موجّه احادیث و حقایق دین

قسم سوّم: مسئلۀ بسیار دقیق و ظریفی که در اینجا مطرح است و بحث جعل به آن تعلّق می‌گیرد، مسئلۀ توجیه و تأویل غیرموجّه است. در مسئلۀ جعل حدیث، دست خیلی از افراد بسته است و بالأخره مسئله و قضایا روشن می‌شود و ممکن است آبروی شخص برود؛ همچون قضیّه‌ای که دیروز عرض شد[[4]](#footnote-4) که آبروی آن بندۀ خدا رفت؛ چون طرفِ وی شخص عالمی بود و جعلی‌بودن شجره‌نامه برایش مشخّص بود. لذا افراد رِند و زیرک هیچ‌گاه دست به جعل بالمطابقۀ حدیث نمی‌زنند؛ روش اینها این است که روایتی را که دارای وجوه مختلفی است، أخذ می‌کنند و حمل بر مواردِ مصلحت خودشان می‌کنند.

###### تأویلات و توجیهات ناصواب برخی غیر مطّلعین نسبت به روایت «تکثیر اولاد»

مثلاً ظاهر روایت را که تابه‌حال حجّیت دارد، به‌صورت غیرِ ظاهر ارائه می‌کنند و مضمون خبر و حدیث را به‌نحوی تأویل می‌کنند که مطابق با آرائشان

از آب دربیاید. و اگر هم نتوانستند این کار را انجام بدهند و دلالت خبر و روایت به‌نحوی بود که قابل شکّ و شبهه نبود، [سندیّت آن را مورد تردید قرار می‌دهند]؛ همچون روایتی که پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

تَناکَحوا تَناسَلوا تَکثُروا، فَإنّی أُباهی بِکُمُ الأُمَمَ یومَ القیامةِ و لو بِالسِّقطِ؛[[5]](#footnote-5)

«ای امّت من، نکاح و ازدواج کنید و فرزندان به‌وجود بیاورید و فرزندان خود را تکثیر و زیاد کنید که من به شما به‌واسطۀ تکثیر اولاد امّتم بر سایر اُمَم و ادیان الهی، مباهات و افتخار می‌کنم و فخر می‌فروشم، ولو به آن بچّۀ سقطی که از شما به‌وجود آمده است!»

مغزهای پوچ آنان که فقط فرمول یاد گرفته است، معنای این روایت را نمی‌فهمد که چطور یک فرزند سقط‌شده در عالم برزخ به‌واسطۀ تربیت مربّیان الهی تربیت می‌شود و به کمال وجودی خود می‌رسد؛[[6]](#footnote-6) اینها این مطالب را نمی‌فهمند! اینها

بین فرزند انسان با بچّۀ حیوانات فرقی نمی‌گذارند؛ لذا چون نمی‌توانند این روایات را از معنای مطابقی برگردانند و بر طبق خواست و میل خویش تأویل و توجیه کنند، از سندیّت آن دست برمی‌دارند و سندیّت و حجّیت این روایات را مورد تردید و سؤال قرار می‌دهند، و بلکه اگر به قدر یک یا دو کلاس بهتر درس خوانده باشند، در خود دلالت حدیث نیز خدشه وارد می‌کنند؛ درحالتی‌که این حدیث حدیثی است که شیعه و سنّی آن را نقل کرده است،[[7]](#footnote-7) و احادیثی از این قبیل بسیار است.[[8]](#footnote-8)

این می‌شود توجیه و تأویل و جعل! جعل یک روایت یعنی شما خبر و مفاد کلامی را به امام علیه السّلام نسبت دهید که روح آن امام هم از آن، خبر نداشته باشد!

اگر پیغمبر اکرم در این زمان، حاضر شود و ما از ایشان بپرسیم: آیا شما این روایت را فرموده‌اید یا خیر؟ می‌فرمایند: بله، من این روایت را گفته‌ام. بپرسیم: آیا منظور شما از تکثیر همین تکثیر ظاهر است، یا به عبارت آقایان، باید به کیفیّت پرداخت؟ می‌گویند: نه‌خیر! مگر من زبان نداشتم که بگویم به کیفیّت باید پرداخته شود! بیست و سه سال در میان مردم بودم، آیا یک مرتبه گفتم که تکثیر نکنید مگر اینکه در محیط مساعد و امثال ذلک باشد؟! این می‌شود جعل؛ جعل یعنی مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهیم که پیغمبر این مطلب را نفرموده است و می‌گوید: از این حرف بیزارم!

چون نمی‌توانند جعل کنند، لذا در مفاد حدیث دست می‌برند که منظور از این روایت، این است و منظور از آن روایت، چنین است! مگر تو منظور پیغمبر را

فهمیده‌ای؟! مگر تو به‌جای پیغمبر نشسته‌ای؟! مگر خود پیغمبر نمی‌توانست منظورش را بیان کند؟! تو آمده‌ای وکیلِ زبان پیغمبر شده‌ای؟!

###### تحریف قضیّۀ غدیر به‌وسیلۀ تأویلات و توجیهات نادرست

بعضی از علمای اهل‌سنّت این مطلب را بیان می‌کنند و به علمای اهل‌تسنّن گوشزد می‌کنند و می‌گویند:

چرا سعی و تلاش شما در مقام انکار واقعۀ غدیر است؟! واقعۀ غدیر یک واقعۀ تاریخی است و جای انکار ندارد، بیایید مسائل و مطالبِ آن واقعه را تأویل و توجیه کنید؛ اینکه راحت‌تر است! توجیه کنید که منظور از «مَن کُنتُ مَولاهُ فهَذا علیٌّ مَولاهُ» دوست است: «ای مردم، هر کسی که من دوست او هستم، این علی نیز دوست اوست!» مسئله تمام می‌شود و دیگر نه خلافت و زعامت و نه حکومت و امامتی ثابت می‌شود.[[9]](#footnote-9)

بعد از طبری همه این کار را انجام داده‌اند، منتها از آنجایی که اینها آدم‌های خیلی بی‌سوادی هستند، این نکته را فراموش کرده‌اند که بر فرض که این روایت را به‌معنای دوست بگیریم، باز حجّت علیه آنها تمام است؛ زیرا پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا علیٌّ مَولاهُ.» بنابر نقل خود آنها، پس از بیان این عبارت است که فرمودند: «أیُّها النّاسُ، ألَستُ أولیٰ مِنکُم مِن أنفُسِکُم؛[[10]](#footnote-10) آیا من از خود شما به شما نزدیک‌تر نیستم؟!» اگر شما این اولویّت را به‌معنای حبّ و محبّت و دوستی بدانید، ما قبول می‌کنیم که پیغمبر می‌فرماید: «آیا من از شما به شما محبوب‌تر نیستم؟!» و ما در جواب می‌گوییم: بله، یا رسول‌اللَه! پس پیغمبر که می‌فرمایند: «نفس و جان من از نفس و جان شما به شما محبوب‌تر است!» یعنی شما به هر مقدار که حبّ به ذات و حبّ به نفس و حبّ به خودتان و بقا و دوام خود

دارید، باید بیش از آن‌مقدار، حبّ به من و بقا و خواست من داشته باشید؛ چون حبّ به ذات، ملزوم حبّ به لوازم ذات است.

من که عملی را انجام می‌دهم و فعلی را بر طبق مصلحت خود انجام می‌دهم، به این جهت است که ملزوم این قضیّه، حبّ به ذات من است؛ یعنی چون من خود و مصلحت خود و بقای خودم را می‌خواهم، لذا در صدد جلب منافع برای بقای خود و دفع مضارّ از بقای خود، حرکت می‌کنم. بنابراین اگر من کسی را واقعاً بیش از خودم دوست داشته باشم و محبوب‌تر از خود من باشد، در صورت تعارض بین دو عمل که یکی برای بقای خود و دیگری برای بقای آن محبوب است و یکی به‌جهت مصالح خود و دیگری به‌جهت مصالح آن محبوب است، آن أفعال و أعمالی که بر طبق مصالح محبوب است، بر مصالح خود مقدّم می‌دارم!

حالا که «ألستُ أولیٰ بکُم مِن أنفُسِکُم؟!» یعنی: «آیا من از شما به شما محبوب‌تر نیستم؟!» و آنها هم گفتند: «بله، تو از خود ما به ما نزدیک‌تر و محبوب‌تر هستی!» یعنی: در تعارض عملی که تو بخواهی و عملی که ما بخواهیم، باید عمل مورد نظر تو بر عمل مورد نظر ما مقدّم شود، پس «فَمَن کُنتُ مَولاهُ فعَلیٌّ مَولاهُ!» یعنی: «هر کسی که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست!»

قضیّه هیچ فرقی نمی‌کند و مآل و نتیجه یکی است، چه ما اولویّت را اولویّت به معنای تقرّب و ولایت بدانیم یا به معنای محبّت بدانیم؛ زیرا محبّت ذات به ذات، متأخّر از محبّت ذات پیغمبر به ذات ما است، و وقتی‌که تأخّر این قضیّه ثابت شد، پس أعمال و کرداری هم که لازمۀ محبّت به ذات است، از أفعال و أعمالی که به دستور و به خواست آن محبوب انجام می‌گیرد، متأخّر واقع می‌شود.

منتها این آقا این را نمی‌فهمید؛ لذا گفتند: چرا بیاییم این واقعه را از بین ببریم؟! چرا این قضیّۀ تاریخی را انکار کنیم که فردا بگویند: این مدرک‌اش است! می‌آییم کار راحت‌تری انجام می‌دهیم و کلام پیغمبر را از حجّیت می‌اندازیم و آن را برخلاف منظور ایشان برای مردم توضیح می‌دهیم؛ خیلی کار راحت و آسانی است

و کسی هم نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که شما به چه دلیل از این روایت، این معنا را قصد می‌کنید؟! زیرا گوییم: ما بر طبق ظهورات و بینش خودمان عمل می‌کنیم؛ ما که در زمان پیغمبر نبوده‌ایم تا از حضرت سؤال کنیم که منظورتان از «تَناکَحوا تَناسَلوا» چیست؟ ما بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم و از کلام پیغمبر این معنا را می‌فهمیم، و کسی هم نمی‌تواند حرفی بزند!

###### خطرات توجیه و تأویل احادیث توسّط علمای دست‌نشاندۀ استعمار

توجیه ظریف و تأویل دقیق، می‌تواند از هزار جعل حدیث و هزار خدشه در سند و حجّیت حدیث، بسیار کارسازتر باشد! می‌گویند: گرچه پیغمبر این را فرموده‌اند ولی منظور پیغمبر فلان است! در این شرایط و در این زمان، ما باید بتوانیم فرزندان را تربیت کنیم؛ ما نمی‌توانیم قاچاقچی داشته باشیم، ما نمی‌توانیم افراد اُمّلی در جامعه داشته باشیم!

[چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب] \*\*\*

 \*\*\* چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا[[11]](#footnote-11)

دزد کیست؟ آیا دزد فقط آن کسی است که از دیوار بالا برود و ده هزار تومان یا بیست هزار تومان بدزدد؟! آیا دزد فقط آن کسی است که تمام سرمایۀ یک مملکت را بدزدد؟! یا آن کسی دزد است که دین مردم را بدزدد؟ کدام‌یک دزد است؟! دزد آن کسی است که شَرَف مردم را بدزدد!

افرادی آمدند و این کار را انجام دادند؛ لذا دستگاه استعمار برای نفوذ در فرهنگ مردم به عدّه‌ای از علما نیاز داشته، دارد و خواهد داشت تا بتواند از آن مبانی و مسائل و روایات و اخبار و کلمات، و خلاصه آن مسائلی که در روایات ما می‌تواند از باب متشابهات قرآنی و کلام ذی‌وجوه باشد، علیه کیان اسلام و دیانت مسلمین استفاده کند. کار مشکلی هم نیست، فقط یک مقدار سواد می‌خواهد.

مرحوم آقا ضیاءالدّین عراقی که از مراجع بزرگ بود، می‌فرمود:

شما هر مسئله‌ای را به دست من بدهید، من می‌توانم نفیاً و اثباتاً برایش دلیل اقامه کنم!

###### تأثیر قدرت بیان در تغییر احکام و توجیه روایات

کسی که بر ادلّه مطّلع باشد و مقداری تضلّع و جولان فکری داشته باشد، کاملاً می‌تواند مطلبی را بر طبق آراءِ خود تغییر دهد.

از مرحوم إشراقی بزرگ، آن سخنور نامی که به او خدای سخن می‌گفتند، نقل است که چند شب دربارۀ یک شعر ألفیۀ ابن‌مالک صحبت می‌کرد:

و الاسمُ مِنه مُعرَبٌ و مَبنیّ \*\*\* لِشَبَهٍ مِن الحروفِ مُدنیّ[[12]](#footnote-12)

ده شب دربارۀ این بیت شعر صحبت می‌کرد و چنان زبردست بود که مسائل سیاسی، اخلاقی و اجتماعی را از همین یک شعر نحویِ ألفیّۀ ابن‌مالک استخراج می‌کرد! واقعاً عجیب است که بدون اینکه از قضیّه خارج شود، صحبت می‌کرد! «و إنّ مِنَ البیانِ لَسِحرًا!»[[13]](#footnote-13)

یکی از هم‌بحثی‌هایم برای من تعریف کرد:

در زمان حیات پدرم، روزی مرحوم إشراقی وارد منزل ما شد. در جلوی ایشان سماور و چایی و یک قوری و چندتا استکان و نعلبکی بود؛ صحبت از این شد که چطور انسان یک مطلب را تقریر و بیان نماید، مرحوم اشراقی به پدر ما رو کرد و گفت:

«اگر من بخواهم می‌توانم ده جلسه پشت سرهم راجع به این سماور و قوری و استکان صحبت کنم، بدون اینکه یک کلمه از این سه محور خارج بشوم!»

«و إنّ مِنَ البیانِ لَسِحرًا!» این قدرت بیان است، این قدرت قلم است، این جولان ذهنی است! اینکه کاری ندارد و ما هم می‌توانیم یک‌چنین توجیهاتی بکنیم، شاید از شما هم بهتر بتوانیم توجیه کنیم، امّا فردایی هم وجود دارد و فکر آن‌موقع نمی‌گذارد! و الاّ راه توجیه باز است، ولی آخرش چه سود و چه فایده‌ای دارد؟! انسان از آن مقام بزرگ و مقام منیع و انسانیّت، خود را به این حُطام دنیوی نازل کند، برای اینکه به او بگویند حضرت آقای فلان؟! یا برای اینکه او را با سلام و صلوات بیاورند و ببرند؟! یا برای اینکه اسمش در این‌طرف و آن‌طرف مطرح باشد؟! تمام اینها برای دنیا است؛ آیا واقعاً دو روز زندگی در این دنیا ارزش دارد که ما این کارها را انجام بدهیم؟!

###### مسئولیّت افراد در قبال ایثار و جانفشانی حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام

چه کسی باید جواب پیغمبر را بدهد، و جواب ائمّه را چه باید داد؟! من به این مسئله خیلی فکر می‌کردم و خیلی فکر می‌کنم که واقعاً اگر ائمّه علیهم السّلام، مثلاً امام حسین علیه السّلام در روز قیامت بیاید و در صحرای محشر بایستد و بگوید: «من در راه خدا و در راه برقراری دین، این مصائب به سرم آمد و حاضر شدم علی‌اکبرم را بدهم، عبّاسم را بدهم، علی‌اصغرم را بدهم، زن و بچّۀ من به آن‌صورت دربه‌در شوند، و آن‌وقت شما با روایات ما این‌طور می‌کنید!» چه جوابی داریم بدهیم؟! بسیار جای تأسّف است! آخر ای بی‌دین، آیا تو واقعاً نمی‌دانی که منظور امام این نیست و این‌طور معنا می‌کنی؟!

###### استدراج از حقیقت و گرفتاری در مجاز

دلا تا کی در این چرخ[[14]](#footnote-14) مجازی \*\*\* کنی مانند طفلان خاک‌بازی

تویی آن دست‌پرورْ مرغِ چالاک[[15]](#footnote-15) \*\*\* که بودت آشیان بیرون از این خاک

آن انسانی که واقعاً باید به کجاها حرکت کند و ﴿نَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[[16]](#footnote-16)

است و باید حرکت کند و به عالم قدس برود، خود را در این چیزها گرفتار کند؛ ای وای! واقعاً خنده‌دار است! در این جنگل همه‌گونه افرادی پیدا می‌شوند!

چرا زآن آشیان بیگانه گشتی \*\*\* چو دونان، جغد این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر زآمیزش خاک \*\*\* بپر تا کنگر ایوان افلاک

همه دور شباروزی گرفته \*\*\* به مقصد راه فیروزی گرفته[[17]](#footnote-17)

ما این حرف‌ها را برای خودمان و برای این جمع می‌زنیم تا حواسمان جمع باشد، و الاّ کار از این حرف‌ها گذشته است!

استدراج واقعاً یکی از بزرگ‌ترین خطرات، و یا می‌توان گفت: بالاترین خطری است که سعادت انسان را تهدید می‌کند! خیلی از افراد وقتی می‌خواهند بیایند، در ابتدا دارای افکار دیگری هستند ولی بعداً کم‌کم [تغییر می‌کنند].

###### روش‌های استعمار و رژیم‌های ظالم در استفاده از علمای سوء برای توجیه قضایای باطل خود

دستگاه استعمار برای پیاده‌کردن فرهنگ خود، به افراد موجّه و وجیه‌الملّةای نیاز دارد که در جامعه بیایند و توجیه کنند؛ والاّ نمی‌تواند فرهنگ و اهدافش را پیاده کند.

یک‌وقت حکومت استعماری با توپ و تانک، ملّتی را به زیر سُخره و سیطرۀ خود قرار می‌دهد و نَفَس‌ها را می‌بُرَد؛ این قضیّه تنها برای مدّتی ـ نه به‌صورت دائمی ـ می‌تواند ادامه پیدا کند؛ امّا اگر از میان خود این افراد و با توجّه به روحیّات و عقائد و مبانی خود اینها، افراد موجّهی بیایند، دیگر تمام آن توپ و تانک و گلوله کنار می‌رود و با دست خودشان اضمحلال خویش را تثبیت می‌کنند و بقای خود را از بین می‌برند.

روش استعمار این‌گونه است و کارش را به این‌نحو انجام می‌دهد؛ الآن مسائلِ سابق، دیگر گذشته است و آن نحوۀ هیمنه و سیطرۀ بر جهان فراموش شده است و روش‌های جدید و نوینی برای به زیر یوق کشیدن ملل مستضعف و ملل محروم در پیش سیاست‌مداران خارجی مطرح است.

در رژیم گذشته، مردم از قضایا و حوادثی که دور و بر رژیم شاهنشاهی در جریان بود، اطّلاع داشتند و وضع أعلیٰ‌حضرت و همۀ اطرافیانش برای آنها روشن بود، ولی آنها برای اینکه بتوانند مردم را در یک وضعیّت آرام و موقعیّت بی‌طرفانه و چه‌بسا خوش‌بینانه نگه دارند، در میان افراد و دار و دستۀ خود، افرادی وجیه‌الملّة را می‌گماشتند و با تشکیل مجالس و رجوع علمای بی‌دین به آنها، مسئلۀ سلطنت و نظام شاهنشاهی را برای مردم توجیه می‌کردند! امثال کاتوزیان‌ها و افرادی که از نظر توجیه ملّی در موقعیّت مناسبی قرار داشتند، بالاترین خیانت را به اسلام و مسلمین انجام می‌دادند؛[[18]](#footnote-18) و بعضی از علما و آخوندهای بی‌دین طهران با رجوع به منازل اینها و دریوزگی به پیشگاه خادمان أعلیٰ‌حضرت، بالاترین خیانت را به شعائر اسلامی و به مبانی تشیّع وارد می‌کردند! اینها همان‌هایی بودند که با توجیهات غیر وجیه و با توجیه حفظ نظام فعلی، به خواست‌ها و امیال دنیایی خود، جامۀ شرعی می‌پوشاندند! «أمینُ الخائنِ خائنٌ!»

آیا اگر این افراد نبودند، نظر مردم نسبت به نظام شاهنشاهی همان نظر با وجود اینها بود؟! آیا مردم در آن زمان نمی‌گفتند: این نظام، نظامی است که چنین افراد موجّهی در میان آن، مشغول به خدمت خلق و برآوردن حاجات مردم هستند؟! چه کسی باعث این تفکّر مردم می‌شد؟ این موجّهینِ نظام باعث می‌شدند تا اینکه مردم نتوانند آن صلابت و حِدّت و دفاع متین را در برابر نقشه‌های استعمار، عملی کنند و این مسئله سبب می‌شد تا چشم و گوش مردم بسته باشد.

###### فریب دادن مردم با استفاده از افراد موجّه و ظاهرالصّلاح

یکی از اقوام ما نقل می‌کرد:

ارتشبد اویسی (همان جلاّدِ معروف که در هفدۀ شهریور, جریان آن روز جمعه را به‌وجود آورد) من را برای مسئولیّت به یکی از استان‌ها فرستاد. من گفتم: من را که می‌شناسی، من آدم نمازخوانی هستم، آدم روزه‌گیری

هستم، شراب نمی‌خورم و به آلات غیرشرعیّه کاری ندارم؛ تو که من را به آنجا می‌فرستی، من از خوردن شراب در باشگاه‌ها و مجالس عمومی ممانعت به‌عمل می‌آورم و مردم و سربازها و افسران را به مسجد می‌کشانم!

اویسی در جواب گفت: «ما تو را برای این کار می‌فرستیم تا این اعمال را انجام بدهی! ما عمداً تو را به آنجا می‌فرستیم!»

قضیّه این است؛ مسئله خیلی دقیق است! وقتی‌که این شخص در آنجا با یکی از سرلشگرانی که رتبۀ بسیار بالاتری از او داشت، درگیر می‌شود، آن کسی که در دادگاه از وی حمایت می‌کند و نمی‌گذارد کار آن سرلشگرِ بهائی پیش برود، همین جناب آقای اویسی بود.

اینها افرادی بودند که آن نظام را برقرار می‌کردند؛ آمریکا و انگلیس برای اینکه حکومت خود را در ایران برقرار کنند، این مهره‌های نمازخوان و روزه‌گیر و حج برو را روی کار می‌آوردند!

من در یکی از همین پرونده‌های انقلاب دیدم که می‌خواستند یک نفر را اعدام کنند، او در دادگاه گفته بود: «من حج رفته‌ام، من این کار خوب را انجام داده‌ام!» آن شخص می‌گوید: «چه می‌گویی که حج انجام داده‌ام؟! فلان سرلشگر هجده‌بار به حج مشرّف شده است و نماز شبش ترک نمی‌شده است، درحالتی‌که یکی از عوامل کشتار مردم همین‌جناب بوده است!» آنها این افراد را داشتند!

لذا با توجّه به این نکته می‌توانیم به این مسئله برسیم که گناه و وزر و وبالی که متوجّه این افراد است، از وبال و ذنب آن افرادی که مستقیماً در جریان هستند به مراتب بیشتر است! گناه توجیه‌کننده، خیلی بیشتر از گناه آن کسی است که دخالت مستقیم دارد! موجِّهین آن کسانی هستند که توجیه می‌کنند! و برای این مسئله از میان علما و آخوندها افرادی پیدا می‌شوند که این مسائل و روایاتی را که مثلاً از پیامبر اکرم در مورد ازدیاد نسل وارد شده است، با عباراتی از قبیل اینکه: «این روایات مربوط به این زمان نبوده است» یا «منظورِ پیغمبر این نبوده است»، توجیه می‌کنند.

###### حکایتی در باب مکر ظالمان با سوء استفاده از علمای دنیا طلب

حضرت علاّمه آیة اللَه والد ـ دام ظلّه ـ نقل می‌کردند:

مرحوم آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌فرمودند: «موقعی که ما در نجف بودیم، یک هم‌بحث داشتیم که بسیار مرد خوش‌فهم و سریع‌الإنتقالی بود. دوران تحصیل را تمام کرد و به درجۀ اجتهاد و اخذ مدارک رسید، و بعد به شاهرود که منزلشان در آنجا بود، برگشت. از وقتی‌که وارد آنجا شد، دیگر حاکم علی‌الإطلاق دینی شهر بود و من کم‌وبیش از حالات و روحیّات او مطّلع می‌شدم که مرجع مبسوط الید و حاکم مقتدر شرعی شاهرود و آن منطقه شده است.

مدّت‌ها از این زمان و از این جریان گذشت. یک روز گرم تابستانی بود و من در بالاخانۀ منزل نشسته بودم که یک‌مرتبه دیدم در می‌زنند و یکی از فرزندانم آمد و گفت: ” یک شخص ریش‌تراش کراواتی با کلاه شاپویی و یک عصا آمده است و می‌پرسد: اینجا منزل حاج سیّد جمال گلپایگانی است؟ گفتم: بله. گفت: با ایشان کار دارم و می‌خواهم ایشان را زیارت کنم!“ گفتم: بگویید: بالا بیاید!

در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همۀ فضا را اشغال کرد؛ به او گفتم: شما کیستید؟ گفت: ”آیا مرا نمی‌شناسید؟!“ گفتم: نه‌خیر! گفت: ”من فلانی، هم‌بحثی شما هستم!“ تا من این حرف را شنیدم گفتم: قَبَّحَ اللَه وَجهَک![[19]](#footnote-19) این چه قیافه و سیمایی است که برای خود ساخته‌ای؟! آمد نشست و مشغول صحبت شد. از او پرسیدم: چرا این‌طوری شده‌ای؟ گفت: ”آن موقعی که ما به شاهرود رفتیم و مشغول رتق و فتق امور شدیم، حاکم هر حکمی که می‌خواست برخلاف اسلام بکند، ممانعت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم. از این قضیّه گذشت، کم‌کم دیدیم آن افرادی که در اطراف ما بودند کم شدند؛ اینها مشغول شدند و آن اطرافیان را یکی‌یکی گرفتند! مدّتی از این قضیّه گذشت، روزی حاکمْ ما را به منزلش دعوت کرد؛ رفتیم و دیدیم سفره‌ای خیلی مفصّل و عجیب به افتخار جناب حجّة الإسلام

فخرالأعلام آیة اللَه شیخ فلان کذایی، انداخته‌اند.“»

آیة اللَه بود؛ شوخی نیست! هم‌بحث آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی بود و طلبۀ عادی نبود! جریانش مفصّل است، من خیلی به‌طور خلاصه نقل می‌کنم تا بفهمیم و متوجّه باشیم که این مطالبی را که به ما می‌گویند، شوخی نیست؛ اینها قضایایی واقعی است تا موقعیّت خودمان را باز بیابیم!

«می‌گفت: ”سفره انداختند؛ وقتی‌که سفره را برچیدند، خادمان و ندیمان آمدند، دیدم آهسته باهم صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که آیا بیاوریم یا نیاوریم چون آقا تشریف دارند؟! گفتم: قضیّه چیست؟ بیاوریم یا نیاوریم چیست؟! و اینکه آقا تشریف دارند خوب نیست و بد است، یعنی چه؟! یکی گفت: آقا اینها می‌خواهند چند گیلاس (لیوان) [شراب میل کنند! عادت دارند بعد از غذا حتماً شراب بنوشند! ما از شنیدن این حرف برآشفتیم و با ناراحتی و غضب مجلس را ترک کردیم!]

مدّتی گذشت، تا اینکه یک پیشکش شاهانه، سزاوار حضرت آیة اللَه، از طرف دربار برای ما آمد. دیدم نمی‌شود از آن گذشت؛ بالأخره قبول کردیم و گفتیم: بد نیست که گاهی انسان برای التیام و تألیف قلوب و برای مؤالفه و مؤانسه، اینها را انجام بدهد!

دو هفتۀ بعد دوباره ما را دعوت کردند، همان مجلس و همان سفره و همان اوضاع؛ و وقتی‌که سفره برچیده شد، دوباره دیدیم اشاره و کنایه شروع شد، مثل مرتبۀ قبل. یکی گفت: آقا حالا اگر شما احتیاط می‌کنید، سرتان را پایین بیندازید و غمض عین بفرمایید!“

می‌گفت: ”ما هم سرمان را پایین انداختیم!“»

حالا ما چه می‌دانیم در اطراف ما چه می‌گذرد؟! قاعدۀ برائت را هم که در اینجا به‌خوبی می‌توان اجرا کرد، و «ضَع أمرَ أخیکَ علیٰ أحسَنهِ»[[20]](#footnote-20) هم در اینجا وارد

شده است، و به کار مردم هم نباید کاری داشته باشیم و هر کسی باید به کار خود باشد و تجسّس در کار مردم هم صحیح نیست! این نکاتی که در لابه‌لای سخنانم عرض می‌کنم برای این است که بدانید چطور می‌آیند و از این فرمول‌ها استفاده می‌کنند: صحیح نیست آدم تجسّس بکند!

«”سرمان را پایین انداختیم و بعد شراب آوردند و خوردند و جریان تمام شد و مجلس به پایان رسید.“

خلاصه، در همان مجلس یا در مجلس بعد، خود جناب آیة اللَه العظمیٰ هم جام شراب را سر کشید!!

ایشان می‌گفت: ”وقتی‌که من لیوان شراب را خوردم، احساس کردم تمام دین من یک‌مرتبه رفت و قضیّه دیگر تمام شد! وقتی که دیدم این‌طور است عمامه را برداشتم، لباس پیغمبر را کنار گذاشتم و ریش را تراشیدم و الآن به این صورتی که می‌بینید درآمده‌ام.“»[[21]](#footnote-21)

و به‌عبارت دیگر: قبلاً از أعوان‌الظّلمه بودم و الآن از أعیان‌الظّلمه شده‌ام! البتّه این جمله، عبارت من است نه عبارت ایشان؛ ما باید در نقل کلام امانت را رعایت کنیم! می‌گوید: قبلاً از أعوان بودم و الآن هم‌دست و از أعیان ایشان شده‌ام.

اینها عبرت است! شیطان به این زودی دست از آدم برنمی‌دارد! دیگر بقیّۀ مسائل بماند، فقط این حکایت را به این خاطر نقل کردم که مدّت‌ها از این جریان گذشته است؛ و الاّ مسائل دیگری نیز هست و شاید از این بدتر هم باشد.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز \*\*\*

 \*\*\* ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست[[22]](#footnote-22)

###### تأثیر ظاهر شرعی و چهرۀ وجیه علمای سوء در شهید نمودن امام حسین علیه السّلام

یزید برای کشتن امام حسین علیه السّلام نمی‌تواند به قدّاره‌بند و ریش‌تراش اعتماد کند، چون می‌خواهد همین مردمی را که به مساجد می‌روند، به جنگ امام حسین بفرستد؛ لذا باید از یک طرف، یک امام جماعت وجیه و موجّهی همچون عمر سعد را بفرستد و از طرف دیگر هم یکی مانند شریح قاضی بیاورد، و وقتی این دو با همدیگر ضمیمه می‌شوند، دیگر کار تمام است و دیگر امام حسین نمی‌تواند در مقابل اینها حرفی بزند!

آیا خیال می‌کنید که عمر سعد یک آدم معمولی بود؟! نه‌خیر، عالمِ کوفه بود، پسر سعدِ وقّاص بود، امام جماعت بود، مردم به او مراجعه می‌کردند و مسائل شرعی‌شان را از او می‌پرسیدند! کسی بود که ابن‌زیاد از تمام اهالی کوفه فقط انگشت روی او گذاشته بود؛ یعنی فردی بود که می‌توانست در مقابل امام حسین بایستد و موقعیّت ظاهری و شکل و شمایلش او را در مقابل امام حسین قرار می‌داد. لذا آمد و پیش هم بُرد!

حضرت چند بار با او صحبت کردند، ولی هرچه با او صحبت کردند که:

اگر دنیا می‌خواهی من به تو دنیا می‌دهم؛ آن باغی که در مدینه دارم برای تو! اگر آخرت می‌خواهی [من تو را در روز قیامت شفاعت می‌کنم]!

نمی‌تواند قبول کند؛[[23]](#footnote-23) ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَهِ﴾.[[24]](#footnote-24)

واقعاً باید به خدا پناه ببریم که وضع و موقعیّتمان به چنین وضعی در نیاید! کسی

با آن‌همه مسئله و موقعیّت، حاضر شود پسر پیغمبر را بکشد! حالا یک‌وقت به‌خاطر مسائلش و اینکه قضیّه را نگه دارد، حضرت را می‌گیرد و در زندان می‌اندازد و یا تبعید می‌کند؛ امّا پناه به خدا، یک‌وقت اقدام به کشتن حضرت می‌کند، آن‌هم با یک‌چنین وضع و موقعیّتی که خودش در ابتدا دستور تیراندازی می‌دهد و می‌گوید: «ای مردم، شاهد باشید که من اوّلین کسی بودم که به خیام حسین بن علی تیر پرتاب کردم!»[[25]](#footnote-25)

###### إخبار رسول خدا از شهادت امام حسین علیه السّلام

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

یک روز پیغمبر اکرم به منزل ما تشریف آوردند. فاطمۀ زهرا سلام اللَه علیها یک ظرف حریره برای آن حضرت درست کرد، اُمّ‌أیمن هم یک ظرف شیر و یک ظرف خرما به رسم هدیه خدمت پیغمبر قرار داد. حضرت مشغول خوردن شدند و ما هم مشغول خوردن شدیم. حال ابتهاج عجیبی برای آن حضرت پیدا شد؛ آب طلبیدند و وضو گرفتند، بعد دست‌ها را به دعا برداشتند و رو به قبله شروع به دعا کردند. همین‌که مشغول دعا بودند یک‌مرتبه دیدیم که چهرۀ آن حضرت متغیّر شد، حضرت سر را به روی زمین گذاشتند و مانند باران مشغول گریه شدند! وقتی‌که سر برداشتند هیبت آن حضرت اجازه نمی‌داد که ما سؤال کنیم. حسین، که در سنّ خردسالی بود، آمد و خود را در دامان پیغمبر انداخت و گفت: «ای پدر، چه چیزی باعث گریۀ شما شد؟!»

حضرت فرمودند: «حالت بهجتی به من دست داد که در تمام عمرم چنین حالتی را به یاد ندارم! مشغول دعا شدم، در این‌موقع جبرئیل آمد و گفت: ”ای رسول خدا، وقایع آینده را ببین که این مردم بر سر فرزندان تو چه می‌آورند!“ دیدم تمام شما این‌طرف و آن‌طرف همه به روی زمین افتاده‌اید و در اطراف و اکناف پراکنده شده‌اید؛ تو را دیدم که در کربلا با جمیع اهل‌بیتت بر زمین افتاده‌ای، و دیگر نتوانستم طاقت بیاورم!»

###### اجر و منزلت زائران حضرت أباعبداللَه الحسین علیه السّلام

سیّدالشّهدا علیه السّلام عرض می‌کند: «یا رسول‌اللَه، وقتی‌که این مردم ما

را می‌کُشند، چه کسانی ما را زیارت می‌کنند؟»

حضرت می‌فرمایند: «یأتونَ مِن أمّتی قومٌ یَزورونَکُم و یُریدونَ بذلک بِرّی و صِلَتی؛ عدّه‌ای از امّت من هستند که به زیارت شما می‌آیند و می‌خواهند به‌واسطۀ زیارت شما، به من تقرّب پیدا کنند.»

بعد، حضرت در اینجا می‌فرماید:

«آنها می‌آیند شما را زیارت می‌کنند، من هم این زیارت را پس می‌دهم؛ من نیز در روز قیامت به زیارت آنها آمده و دست آنها را می‌گیرم و از آن مهلکه بیرون می‌برم و وارد بهشت می‌کنم!»[[26]](#footnote-26)

حضرت می‌فرماید: هر دیدی یک بازدیدی دارد؛ آنها به دیدن شما می‌آیند و من هم در روز قیامت به بازدید آنها می‌روم، بازدید من آن‌موقع و آنجا است! همان وقتی که ﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ﴾،[[27]](#footnote-27) ﴿يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَت﴾؛[[28]](#footnote-28) «در وقتی‌که مادر از شدّت احوال قیامت، فرزند شیرخوار خود را رها می‌کند!» آن‌موقع به بازدید آنها می‌آیم و آنها را نجات می‌دهم!

###### ابیاتی در رثای امام حسین علیه السّلام

١. و لن أنسَ سِبطَ المُصطَفیٰ و هو ظامِئُ \*\*\* یُذادُ عن الماءِ المُباحِ و یُحرَمُ

٢. و قد صُرِعَت أنصارُه و هو مُفرَدُ \*\*\* یُنادی: ألا مِن راحمٍ یَتَرحَّمُ؟

٣. یَموتُ عِطاشًا آلُ بیتِ محمّدٍ \*\*\* و یَشـرَبُ هذا الماءَ تُرکٌ و دیلَمُ

٤. ألَسنا أولی القُربَی الّذی أوجَبَت لنا \*\*\* مَودَّتَنا آیُ الکتابِ المُحکَمُ؟[[29]](#footnote-29)

«آیا ما همان افرادی نیستیم که خداوند متعال در قرآن کریم، مودّت ما را فرض و واجب کرده است؟!»

###### تکلّم پیرمرد شامی با حضرت سجّاد علیه السّلام در کوچه‌های شام

اُسرا را در کوچه‌های شام به‌سمت دارالخلافة حرکت می‌دهند؛ امام سجّاد می‌فرمایند:

پیرمردی آمد و هنگامی که ما را دید گفت: «الحمدُ لِلّهِ الّذی قَتَلکُم و أراحَ أمیرالمؤمنین یزیدَ منکُم؛ حمد خدایی که شما را کشت و بلاد و شهرها را از شما نجات داد و یزید را از شما راحت کرد!»

حضرت خطاب به او می‌فرمایند:

یا شیخ، هل قرأتَ القرآنَ؟! «[ای پیرمرد]، آیا قرآن خوانده‌ای؟»

عرض می‌کند: «بلی!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾؟[[30]](#footnote-30)

ـ: «بلی، خوانده‌ام!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾؟[[31]](#footnote-31)

ـ: «بلی، خوانده‌ام!»

آیا در قرآن خوانده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾؟[[32]](#footnote-32)

ـ: «بلی؛ امّا این آیات چه مناسبت و ارتباطی با شما دارد؟!»

ای شیخ، به خدا قسم ما همان اهل‌بیتی هستیم که این آیات دربارۀ آنها آمده است!

می‌گویند:

آن پیرمرد در این‌موقع عمامۀ خود را به زمین می‌زند و دست‌ها را به‌سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: «اللَهمّ إنّی أتوبُ إلیکَ؛ اللَهمّ إنّی أبرَءُ إلیکَ من عدوِّ آل محمّد و من قَتَلَةِ أهلِ بیتِ محمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله.»[[33]](#footnote-33)

و سیَعلمُ الّذین ظَلموا آلَ محمّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلبونَ!

1. . سوره أنعام (٦) آیه ٦٨. مهر تابان، ص ١٤٥:

«و چون ببینی کسانی را که در آیات ما خوض می‌کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می‌پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها هم‌نشین مشو! به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بردارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان هم‌نشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرّد آنکه متنبّه شدی و متذکّر گردیدی، دیگر بعد از این تذکّر، با گروه ستم‌پیشگان منشین!» [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره (٢) آیه ١٥٩. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تفسیر البرهان، ج ١، ص ٣٦٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجوع شود به ص ٧٩. [↑](#footnote-ref-4)
5. . جامع الأخبار، شعیری، ص ١٠١. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الأمالی، شیخ صدوق، ص ٤٥١؛ تفسیر القمی، ج ٢، ص ٣٣٢؛ معاد شناسی، ج ٣، ص ١١٣:

«در کتاب أمالی شیخ صدوق، ضمن روایت طویلی که دربارۀ معراج رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بیان می‌کند، با سند متّصل خود از عبدالرّحمن بن غنم، این فقره را ذکر می‌کند که:

قال: لمّا أُسرِیَ بالنبیّ صلّی الله علیه و آله مَرَّ علیٰ شیخٍ قاعدٍ تحتَ شجرةٍ و حولَه أطفالٌ، فقالَ رسول الله صلّی الله علیه و آله: ”مَن هذا الشّیخُ یا جَبرَئیلُ؟“ فقال: ”هذا أبوکَ إبراهیمُ علیه السّلام.“ قال: ”فما هؤلاء الأطفالُ حَولَهُ؟“ قال: ”هؤلاء أطفالُ المؤمنینَ حولَهُ یَغذوهُم!“

”می‌گوید: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به معراج رفت، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کرد: ای جبرئیل، این پیرمرد کیست؟ جبرائیل گفت: این شیخ، پدر تو ابراهیم است.

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کرد: این اطفال در اطراف او کیان‌اند؟ جبرائیل گفت: اینها اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به آنها غذا می‌دهد!“

مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ روایت کرده است از تفسیر علیّ بن إبراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از أبوبصیر، از حضرت امام صادق علیه السّلام:

قال: ”إنّ أطفالَ شیعَتِنا مِنَ المُؤمِنینَ تُرَبّیهِم فاطِمةُ علیها السّلام.“

 ”حضرت فرمودند: به‌درستی‌که اطفال شیعیانِ ما را از مؤمنین، حضرت فاطمه سلامُ الله عَلیها تربیت می‌کند.“» [↑](#footnote-ref-6)
7. . کتاب الأم، شافعی، ج ٥، ص ١٥٤؛ معرفة السنن و الآثار، بیهقی، ج ٥، ص ٢٢٠؛ تفسیر الرازی، ج ٥، ص ١١٨؛ ج ٣٢، ص ١٢٧؛ جواهر العقود، منهاجی، ج ٢، ص ٣ و ٤٦ و ٤٨. [↑](#footnote-ref-7)
8. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد، و نهی از عذوبت و عقیم بودن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٨٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. . تطهیر الجنان و اللسان، ص ٩٤. [↑](#footnote-ref-9)
10. . جهت اطّلاع بر مصادر این حدیث در کتب اهل‌سنّت رجوع شود به امام شناسی، ج ٧، ص ١٦٦ ـ ١٨٥. [↑](#footnote-ref-10)
11. . دیوان حکیم سنائی غزنوی، ص ٦١. [↑](#footnote-ref-11)
12. . الألفیة فی النحو، ابن‌مالک، ص ٤. [↑](#footnote-ref-12)
13. . من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٧٩. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٣٣٢:

«بعضی از انواع سخن، چنان در افادۀ معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثّر است که می‌توان آنها را از اقسام سِحر نامید.» [↑](#footnote-ref-13)
14. . خ ل: کاخ. [↑](#footnote-ref-14)
15. . خ ل: گستاخ. [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره حجر (١٥) آیه ٢٩. ترجمه: «من از روح خودم در او دمیدم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. . مثنوی هفت اورنگ، جامی. [↑](#footnote-ref-17)
18. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ٢، ص ٤٠٥. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ترجمه: «خدا صورتت را کریه و زشت گرداند!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-19)
20. . الکافی، ج ٢، ص ٣٦٢:

«قال أمیرالمؤمنینَ علیه السّلام فی کَلامٍ له: ”ضَع أمرَ أخیکَ عَلیٰ أحسَنِهِ، حتّیٰ یَأتیَکَ ما یَغلِبُکَ مِنهُ؛ و لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمةٍ خَرَجَت مِن أخیکَ سوءًا و أنتَ تَجِدُ لها فی الخَیرِ مَحمِلًا!“»

ترجمه: «امر برادرت را بر نیکوترین وجه آن قرار بده، تا جایی که آن‌قدر شواهد و مطالب خلاف از او به تو برسد که بر تو غلبه نماید. و نسبت به سخنی که از دهان برادرت خارج می‌گردد، اگر برایش محمل خوبی می‌یابی و می‌توانی آن را حمل بر خوبی و صحت کنی، گمان بد مبر.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-20)
21. . مطلع انوار، ج ٢، ص ٤١٥، تعلیقه ١. [↑](#footnote-ref-21)
22. . دیوان حافظ، پژمان، غزل ٨٤. [↑](#footnote-ref-22)
23. . تسلیة المجالس، ج ٢، ص ٢٦٤، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره مجادله (٥٨) آیه ١٩. انوار الملکوت، ج ٢، ص ٣٢٧:

«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته است، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده است و (آنها را از توجّه و روی‌آوردن به خدای تعالیٰ غافل و ناآگاه گردانیده است).» [↑](#footnote-ref-24)
25. . اللهوف، ص ١٠٠. [↑](#footnote-ref-25)
26. . کامل الزّیارات، ص ٥٨. [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره عبس (٨٠) آیه ٣٤. ترجمه:

«روزی که مرد از برادرش فرار می‌کند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-27)
28. . سوره حج (٢٢) آیه ٢. [↑](#footnote-ref-28)
29. . ابیاتی از قصیدۀ مرحوم شیخ مفلح الصیمری. ترجمه:

«١) فراموش نخواهم کرد سبط مصطفی را که تشنه‌کام بود و از آب مباح منع می‌شد و آب را بر او حرام کرده بودند.

٢) یاران و انصارش به خاک افتاده بودند و او تنها و بی‌یار ندا می‌داد: ”آیا رحم‌کننده‌ای نیست که ترحّم نماید؟!

٣) آل بیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تشنه جان می‌دهند درحالی‌که تُرک و دیلم از این آب می‌نوشند.

٤) آیا ما همان اُولی‌القربیٰ نیستیم که آیات محکم قرآن، مودّت ما را واجب نموده است؟“» [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره شوری (٤٢) آیه ٢٣. رساله مودت، ص ٣٣:

«بگو ای پیغمبر: من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبّت و مودّت بنمایید!» [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره أنفال (٨) آیه ٤١. امام شناسی، ج ٧، ص ١٠٠:

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول خدا و ذوی‌القربای رسول خدا است». [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره أحزاب (٣٣) آیه ٣٣. امام شناسی، ج ٧، ص ١٠٠:

«این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل‌بیت هرگونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیّه به نحو اتمّ و أکمل برساند!» [↑](#footnote-ref-32)
33. . تفسیر فرات الکوفی، ص ١٥٣؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ١٦٧؛ اللهوف، ص ١٧٦؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-33)